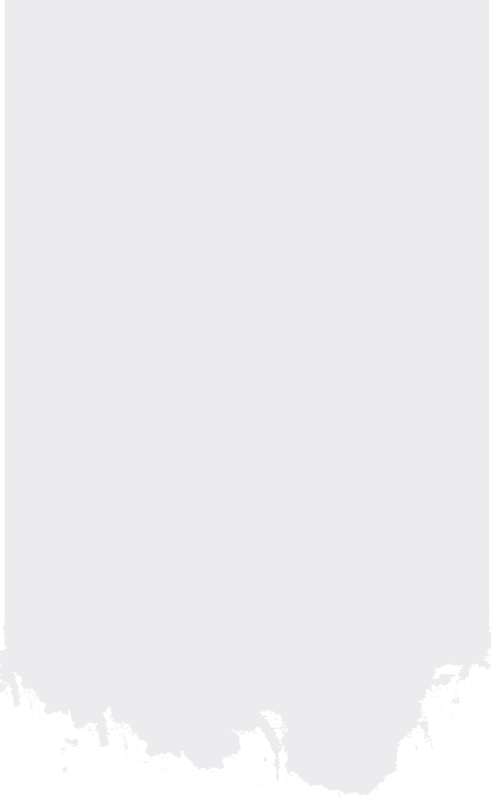




”

مصاحبه با
دیاکو سنه

“

بخشی از اپوزسیون جمهوری اسلامی ایران، به ویژه سلطنت طلبان و اشخاصی مانند شهیار آهی، از همان آغاز شکل‌گیری اعتراضات سیاسی در جنبش ژینا صراحتاً اعلام کردند که خواستار تعامل با افراد هستند، نه سازمانها و احزاب سیاسی. به نظر شما چه عواملی باعث اتخاذ چنین رویکردی شده است؟ تحلیل شما در این باره چیست؟



این جریانات خاص سیاسی که بیشتر طیف‌های تمامیت‌خواه هستند نه دموکراسی‌خواه، با این منطق که احزاب و تحزب‌گرایی برای بعد از پیروزی یک جنبش و تشکیل دولت موقت کاربرد دارد و در وضعیت پیشا انقلابی و انقلابی برای جذب همه اقشار جامعه باید از حداکثر پتانسیل استفاده کرد، لذا با توسل به این ادله، حضور چهره‌های متنوع سیاسی، مذهبی، سلبریتی‌ها و ... را در این امر تاثیرگذار می‌دانند. اگرچه این گزاره به ظاهر خوش آب و لعاب برای عده‌ای محکمه پسند است اما در پس پشت این منطق و کنار گذاشتن احزاب داستان چیز دیگریست و آنها دنبال چیز دیگری هستند. طیفی که اینگونه رفتارها را نمایندگی می‌کنند، جریانی مرکزگرا محور و وابسته به فعالان پان‌فارسیسم هستند. طیفی که بجای دغدغه پیاده کردن دموکراسی، دغدغه تصاحب قدرت و یکپارچه کردن آن را در سر می‌پرورانند. افرادی که تقسیم قدرت و نوع حکومت‌داری را به بعد از انقلاب موکول می‌کنند، بی‌گمان به دنبال تک‌ساحتی و تک‌حزبی کردن و سلطه بر تمام جریانات سیاسی بعد از انقلاب هستند. نمونه این حرف‌ها را می‌توان

در همان انقلاب ۵۷ دید که جریان اقتدارگرا با علم کردن خمینی و شعار «حزب فقط حزب‌الله» تمامی جریانات سیاسی دیگر را به حاشیه رانده و قلع و قمع کردند و نتیجه شد چیزی که دیدیم. شکل و مدل این طیف سیاسی هیچ تفاوتی با تصاحب‌کنندگان قدرت در ایران توسط رژیم آخوندی ندارد. در واقع هر دو یک سیستم سیاسی اقتدارگرای دیکتاتورمآبانه را پیروی می‌کنند. این مدل از اپوزسیون که بیشتر جریانات سلطنت‌طلب آن نمایندگی را می‌کند، بدنبال تغییر سیستم حکمرانی نیستند؛ آنها بیشتر به دنبال تعویض سیستم هستند یعنی تغییر یک چهره به چهره دیگر. اگر خوب دقت کرده باشید از نظر شکلی جماعت سلطنت‌طلب و جمهوری اسلامی با اسم رمزهای اقتدار، اتحاد، تمامیت ارزی و تقدس بخشیدن به یک فرد خاص، سعی در انکار اتنیک‌های ملی-مذهبی، غیر فارس-شیعه دارند و قائل به هیچگونه پلورالیسم نیست و نبوده‌اند و تقسیم قدرت از نظر آنها محلی از اعراب ندارد. پس بسیار طبیعی و قابل فهم است که جریانات خاص و افرادی چون شهیار آهی‌ها از این نوع فکر دفاع کنند و به سادگی و با چرب زبانی احزاب استخوان‌دار کوردی را بخواهند کنار بگذارند. آنها این سخنان را نه از روی نادانی و جهل بلکه از روی آگاهی می‌زنند و بسیار آگاهند که مسیر دموکراسی و دموکراتیزه کردن ایران، از راه قبول احزاب و جریانات متنوع سیاسی خواهد گذشت، اما جریان پان‌فارسیسم با ساختن تاریخ جعلیات و شطحاتی که به خورد طرفداران خود می‌دهند، هیچگاه حاضر نیستند ثروت و سرمایه‌ای را که متعلق



تجربه‌های تاریخی ما
 کوردها و تورق آن، رد این
 ادعا را اثبات می‌کند و
 بسیاری از حرف‌ها بیشتر
 به وعده سر خرمن می‌ماند و هیچ
 ضمانت اجرایی ندارد و جریانات
 تمامیت‌خواه هیچگونه تمایلی به
 مذاکره و گفتگو ندارند. آنها زمانی
 قائل به گفتگو هستند که هویت
 خود را به عنوان زیرمجموعه هویتی
 آنها تعریف کرده باشید و در دایره
 گفتمان و پارادایم فکری فاشیستی
 آنها ذوب شده و در واقع میل به یک
 هویت اخته داشته باشید. البته
 گاهی این حرف تنها توسط
 جریانات ایرانی گفته نمی‌شود. در
 واقع در داخل کوردستان نیز برخی
 جریانات و حتی مردم عادی از این
 دست مسائل را مطرح می‌کردند،
 مردم فکر می‌کردند که هرگونه
 بحث در خصوص تقسیم قدرت و شیوه
 حکمرانی باعث تفرقه و عدم اتحاد
 در جامعه خواهد شد؛ اما به مرور و
 وقتی کمی از جنبش ژینا گذشت، نیات
 جریانات خاص ایرانی علی‌الخصوص
 فاشیست‌های تندرو فارس، برای مردم
 به وضوح آشکار شد که آنها اساسا
 چه حالا و چه بعد از انقلاب، حاضر
 به گفتگو بر سر برخی مسائل
 زبانی، فرهنگی و سیاسی نیستند و
 قائل به هیچگونه تساهل و تسامحی
 نخواهند بود. وقتی مردم دیدند که
 این جریانات در شبکه‌های اجتماعی و
 حتی رسانه‌های رسمی‌تر آشکارا با
 هتاک‌های هرگونه نقد علیه خود را جواب
 می‌دهند، وقتی مطالبات ملیت‌های
 کورد و بلوچ و... با انگ تجزیه‌طلبی
 جواب داده می‌شد، آنگاه بر همگان
 آشکار شد که این افراد خود عامل
 تفرقه و مکانیسمی برای به نتیجه
 نرسیدن و کندشدن سیر جنبش بودند.

به همه ملت‌های داخل ایران
 است تقسیم کنند. آنها نه تنها
 هیچ حزبی را به رسمیت
 نمی‌شناسند، بلکه زبان، فرهنگ، تاریخ
 و ... ملیت‌های دیگر را باور ندارند.
 بدون شک همانطور که عرض کردم در میان
 این جریان خاص دانش‌آموخته‌های سیاسی
 زیادی وجود دارد و آنها فرق احزاب و افراد
 را بخوبی می‌دانند و بر این امر واقفند که
 احزاب دارای پیشینه و برنامه خاصی (چه
 خوب، چه بد) هستند و در واقع شما با یک
 سیستم فکری سیاسی روبرو هستید و افکار
 و اعمال آنها میزان مشروعیت آنها را در
 آینده تعیین می‌کند. اما حرف‌های یک فرد
 خاص، با این توهم که نمایندگی کلیه افراد
 جامعه را می‌کند، هیچ گارانتی و ضمانتی
 ندارد. آنها این تفاوت‌ها را به خوبی می‌دانند
 اما منفعت گروهی خود را بر واقعیات موجود
 ارجحیت می‌دهند و مصداق این شعر شاملو
 که «انکار عشق را چنین که به سرسختی پا
 سفت کرده‌ای، دشمنی مگر به آستین اندر
 نهان کرده باشی» و آن دشمنی نیز بی‌گمان
 پیکره دموکراسی را هدف قرار داده است.
 آنها خوب می‌دانند و خوانده‌اند که در
 کشورهایی که دارای نظام حزبی جاافتاده‌ای
 هستند، احزاب سیاسی به عنوان حلقه پیوند
 میان منافع اجتماعی و نهادهای تصمیم‌گیری
 سیاسی عمل می‌کنند. احزاب سیاسی در واقع
 شکل خاصی از سازماندهی نیروهای اجتماعی
 هستند و به نوعی نمایندگی افراد، گروه‌ها و
 سلاقی مختلف را بر عهده دارند...

ژینا در دوران اوج جنبش ژینا
 جریانات ایرانی به این شعار
 پوپولیستی روی آورده بودند که باید
 همه باهم و یک صدا تا براندازی
 جمهوری اسلامی کار کنیم. بعد از
 تغییر رژیم می‌توان درباره تفاوت‌ها
 و نظام سیاسی آینده صحبت کرد.
 به نظر شما این مکانیزم برای
 تغییر رژیم در ایران مناسب است؟



مقوله اتحاد و انسجام اگرچه در انقلابات نقش بسزایی داشته است اما این اتحاد و انسجام پیش‌شرط‌هایی دارد که یکی از این پیش‌شرط‌ها، به رسمیت شناختن هویت دیگریست. امکان ندارد بدون شناخت این تکررها اتحاد به وجود بیاید. یکی از حربه‌های طیف تمامیت‌خواه یک‌کاسه کردن همه جریان‌ات سیاسی و کانالیزه کردن آن به سمت نوعی یکسان‌سازی فاشیستی است که از دل آن بالطبع دیکتاتوریت درخواهد آمد نه دموکراسی. بر عکس وقتی قائل به حقوق دیگری و پذیرش مطالبات برحق دیگری بودید آنگاه اتحاد و انسجام شکل دیگری به خود خواهد گرفت. ایران کشوری کثیرالملله است. تا زمانی که این تکرر و تنوع اتنیکی به رسمیت شناخته نشود، امکان اتحاد امری واهی است. هر جریانی این مباحث و مناقشات را به بعد موکول کند مشخص است که خواهان حل آن نیست؛ زیرا وقتی جریانات سیاسی قبل از وقوع هر نوع انقلابی بر سر این مسائل سازش نکنند قطعاً بعد از انقلاب و قبضه‌کردن قدرت حاضر به هیچ‌گونه گفتگو نخواهند بود. متأسفانه در این خصوص حافظه تاریخی برخی از مردم و جریانات کوردی بسیار ضعیف است. کوردها در شرق کوردستان برای اینکه چهار اشتباهات تاریخی گذشته نشوند، بایسته است که مطالبات خود را از طریق جریانات و احزاب سیاسی که نماینده اقشار مختلف جامعه هستند مطرح کنند و مکانیسم به فردا موکول کردن منتج به نتیجه نخواهد بود یا حداقل آن نتیجه مطلوب را به بار نخواهد آورد.

سروش آیا می‌توان جنبش ژینا را یک جنبش فمینیستی دانست؟ با ارائه یک تعریف فمینیستی از این جنبش جنبش ملی‌کورد و تدویم این جنبش برای آزادی، که زنان

نیز نقشی پر رنگ در آن داشته‌اند، در کجای قرار خواهد گرفت؟



عمر جنبش‌های فمینیستی در خاورمیانه همچون یک جنبش جهانی، کوتاه و به چند دهه اخیر برمی‌گردد. جنبش فمینیستی با کمپین یک میلیون امضا وارد مرحله جدیدی شد، این جنبش پا به پای جریان‌ات دیگر سیاسی در عرصه حضور داشت اما چون اساساً ما با یک جامعه سنتی روبرو هستیم، قطعاً فعالیت در این حوزه کمتر از سوی جریانات سیاسی مورد توجه قرار گرفته شد. اما بعد از قتل ژینا و شکل‌گیری جنبش ژینا، جریان فمینیستی وارد مرحله تازه‌ای از مبارزه گشت و می‌توان گفت این جنبش نقطه عطفی تاریخی در جریان فمینیستی بود. قتل ژینا، زنان را وادار کرد که بی‌پروا تر در عرصه اجتماع مطالبات خود را مطرح کنند. در واقع ابتکار عمل به دست زنان بود. آنها آشکار و بصورت عملی به تمامی نمادهای تبعیض جنسیتی و اکنش نشان دادند. شعارها سمت و سوی زنانگی یا فمینیستی پیدا کرد. زنان در ملا عام روسری‌های خود را به آتش کشیدند. اتفاق تازه‌ای که در اعتراضات اخیر پیش آمد و در اعتراضات قبلی کمتر بود، در کنترل قرار گرفتن خیابان‌ها توسط زنان بود. تصاویر مخابره شده، خبر از یک تغییر عمیق اجتماعی می‌داد. اینبار زنان پیشاهنگ و پیش قراول یک مبارزه بودند. مبارزه‌ای که پایه‌های رژیم آخوندی را به لرزه درآورده بود. طوری که هیچگاه حکومت تا این اندازه به سقوط نزدیک نبود. اینبار لیدرهای خیابانی و موتور محرکه اعتراضات از میان زنان نیز حضور داشتند. همه اینها نشان از مرحله



جدیدی از مبارزات زنان بر علیه جهل و ظلم نظام آخوندی بود. آنها توانستند تبعیض سیستماتیک رژیم را در هم بشکنند و رژیم را با چالش جدی روبرو کنند. البته این ماجرا تنها قرائت از جنبش ژینا نبود و قطعاً روایت‌های دیگری وجود داشت که بر نقش مردان و طبقات مورد ستم واقع شده و حضور همه اقشار تأکید داشت. اما ماجرا در کوردستان برای زنان کورد کمی متفاوت بود، متفاوت از این حیث که زنان کورد از دو نوع ستم ملی و تبعیض جنسیتی در رنج بودند. زنان کورد بایستی در دو جبهه مبارزه می‌کردند. آنها بر این امر واقف بودند که رفع دو نوع تبعیض هویتی و جنسیتی از هم تفکیک‌ناپذیر است. نمی‌توان با رفع یکی از آنها به حس رهایی و آزادی دست یافت، بلکه آزادی در گرو رهایی از یوغ هر دو نوع ستم بود. به همین خاطر در کنار مردان به مبارزات خود ادامه دادند. قتل ژینا در پایتخت، نمادی از ظلم و در غربت جان سپاردن یک انسان کورد بود. تجربه تلخی که در شکل‌های مختلف بارها شاهد تکرار آن بودیم. بی‌گمان عامل یا عاملین قتل ژینا نه تنها با نگاه تحقیر آمیز به جنسیت زنانه او، دست به چنین جنایت هولناکی زدند، بلکه در عمق ناخودآگاه خود، با یک انسان کورد روبرو بودند یعنی کورد بودن ژینا در میزان صبعیت قاتلین و مصبین آن بی‌تأثیر نبوده است. در واقع قاتلین با یک زن کورد روبرو بودند که هر دو جزو انگاره‌های مورد غضب واقع شده آنهاست. جنبش ملی کورد نیز برخاسته از این مطالبات است و در کنار مبارزه برای رفع ستم ملی همواره مصائب زنان و مطالباتشان را جزو اولویت مبارزاتی خود قرار داده است.

زنان کورد زیادی بودند و هستند که در صفوف مبارزاتی جنبش ملی کورد حضور داشته و پا به پای مردان جنگیده‌اند. بالطبع مبارزه جنسیتی و مبارزه برای رفع ستم ملی هردو و همزمان هیچ منافاتی با هم ندارند چون بدون رهایی زنان رفع ستم ملی ممکن نیست و برعکس نیز رهایی زنان نیز در گرو رفع ستم ملی است. اینکه تصور شود خواستگاههای هر دو جریان و شکل مبارزاتی آنها متفاوت است تصور غلطی است. زیرا هردو محصول یک نظام سلطه و ساختار معیوب، سنتی و تمامیت‌خواه هستند. هر دو درگیر یک مبارزه طبقاتی هستند؛ مبارزه طبقات فرادست و فرودستی که سعی در برهم زدن معادله گفتمان مرکز-پیرامون دارند.

 انتظار می‌رفت که احزاب شرق کوردستان همراه با ملت‌های به‌حاشیه‌رانده شده دیگر در ایران یک منشور مشترک ارائه دهند. اگر چنین منشوری تدوین شود، باید دارای چه ویژگی‌هایی باشد؟

 متأسفانه به جز کوردها که دارای احزاب استخوانداری هستند، مابقی ملیت‌های به‌حاشیه‌رانده شده دارای احزابی آنچنانی نیستند و اگر هم چنین احزابی وجود داشته باشند قوی نیستند. و این مسئولیت کوردها را به عنوان قیومیت سایر ملت‌های تحت ستم بیشتر می‌کند و می‌طلبد که تلاش بیشتری برای همگرایی و هماهنگی میان این اتنیک‌ها انجام دهد. در میان بلوچ‌ها چهره‌های متنفذ مذهبی همچون مولوی عبدالحمید و افرادی

دیگر وجود دارند اما به نظر بنده تا زمانی که این افراد در قالب تشکل و تحزب گرد هم نیایند و حول محور فرد بچرخند، قطعاً فرد نمی‌تواند ضمانت اجرایی مناسبی برای پیشبرد اهداف باشد و در صورت گسست یا عدم امکان ادامه فعالیت یک چهره کاریزما، مسیر دادخواهی و مطالبه‌گرایی با مشکل روبرو خواهد شد. به همین دلیل جریانات تشکل‌گرا بر حول برنامه و استراتژی عمل خواهد کرد، اما اتکا کردن به یک چهره کاریزما حول فرد می‌چرخد که نهایتاً با مشکلاتی روبرو خواهد شد. اینکه کوردها ضروریست در شکل‌گیری یک ائتلاف همه‌گیر ملیت‌های تحت ستم پیشقدم باشند امری بدیهی است. با توجه به تاریخ مبارزاتی احزاب کورد و تجربه‌های گذشته و آزمون و خطاهای قبلی امکان تسهیل‌گری و هدایت این ائتلاف از سوی کوردها بیشتر است. اما کوردها قبل از رسیدن به ائتلاف با سایر ملیت‌ها، بایستی در داخل به یک توافق همه‌جانبه برسند آنگاه می‌توانند در ائتلاف ملیت‌های به حاشیه‌رانده شده موثر باشند. حتی در مذاکره با جریانات دیگر سیاسی اپوزیسیون نیز یک برگ برنده برای گفتگو خواهد بود. «مرکز همکاری احزاب کوردستان» در ابتدای شکل‌گیری، یک اقدام و حرکت مناسبی در این راستا بود اما چون برنامه و استراتژی مدونی نداشت و تنها در قالب چند بیانیه توانست عمل کند، آنچنان که انتظار می‌رفت نتیجه‌بخش

نبود. این مرکز حتی در انقلاب ژینا هم نتوانست با یک استراتژی واحد و گفتمان مشترک عمل کند و دیدیم در ائتلاف جورج تاون یکی از اعضا حضور داشت که مورد وثوق همه جریانات نبود. بی‌گمان این حضور اگر تاکتیکی و با هماهنگی دیگر اعضا بود هیچ اشکالی نداشت اما علی‌الظاهر، هدف در نهایت بی‌برنامه‌گی و کنار گذاشتن مرکز همکاری احزاب بود. در واقع اگر یکی از اعضا با هماهنگی دیگر اعضا و با برنامه مشترک در این نشست حضور داشت، قطعاً با پشتوانه مردمی و جریانات سیاسی کورد روبرو می‌شد. اما این حضور فاصله‌ها را بیشتر کرد. و این یک درس بزرگی بود که اولاً با یک برنامه مشترک می‌توان توقع دستاورد منطقی داشت و دوماً نشستن بر سر هر میزی و مذاکره و گفتگو، الزاماً همیشه نتیجه‌بخش نخواهد بود، علی‌الخصوص با جماعتی که حداقل‌های مطالبات کوردها را به رسمیت نمی‌شناسند. اما اگر به جواب سؤالتان برگردم، بله نیاز مبرم به یک منشور و پلتفرم مشترک میان ملیت‌های به حاشیه‌رانده شده وجود دارد و باید سالها پیش، اقدام لازم صورت می‌گرفت. ایران یک کشور کثیرالمله است و لازم است در این منشور حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بصورت مشخص و با تمام جزئیات نگاشته شود. بعضاً برخی از مطالبات یک حق است. چگونه است که نمی‌توان آب، هوا و آزادی را از کسی دریغ یا میزان آن را تعیین کرد. مثلاً بگویند تو باید این مقدار



هوا تنفس کنید به همان دلیل نیز کسی نمی‌تواند حق تعیین سرنوشت، نوع ساختار حکومتی، زبان و ... را از مردم بگیرد. این مطالبات قابل معامله نیست و باید با ریز جزئیات مطرح شوند. این منشور بایستی رابطه حاکم و محکوم و سلطه‌گر و سلطه‌پذیر را بر هم بزند و بر اساس یک نگاه حقوق بشری تنظیم و ارائه گردد. حال چه میزان از این مطالبات محقق شود بستگی به فاکتورهای زیادی دارد.

سروش برخی بر این باورند که در جنبش زینا برخی از مناطق مانند کوردستان مطالبات متفاوتی با مرکز داشتند و مطالبات ملی کوردستان نیز در این جنبش مشهود بود. آیا در این صورت می‌توان از واحدی به نام مردم ایران سخن گفت؟

هرگونه تلاش برای یکسان‌سازی مطالبات، تلاش برای هموارکردن مسیر دیکتاتوری محسوب می‌شود. همانطور که می‌دانید ایران کشوری رنگین‌کمانی با ملیت، ادیان، مذاهب و سلايق گوناگون است. گام اول دموکراسی پذیرش این تنوع و تکرار است. همانطور که مشکلات و دغدغه‌های زنان در جامعه ایران با مردان متفاوت است، مطالبات و مشکلات ملیت‌ها نیز با هم فرق دارد. یک فرد سنی با یک فرد شیعه از لحاظ مشکلات با هم فرق دارند. مگر می‌شود یک انسان کورد را که سالها از حق آموزش به زبان مادری، حق حیات و ... منع شده است و یک ستم سیستماتیک را تجربه کرده است، با یک انسان فارس که کلیه امکانات و منابع در اختیار او بوده است، با همه کم و کاستی‌ها با



زبان مادری خود نه تنها تحصیل کرده بلکه آن را بر کاربران زبانه‌ای دیگر نیز تحمیل کرده است، یکی پنداشت. کسی که در همه سطوح سیاسی می‌تواند مانور دهد را با کسی که حتی اجازه مدیریت یک شهر را از او سلب کرده‌اند چگونه میتوان همسطح پنداشت؟ درست است که یک انسان فارس نیز گاه بدلیل همسویبودن با ایدئولوژی نظام حاکم، حذف خواهد شد، اما در میان ملیت‌های غیر فارس، حتی در صورت همسو شدن باز هم در یک سطح نازل سیاسی مشارکت داده خواهد شد. جریان تمامیت‌خواه که بیشترشان از طیف سلطنت‌طلبان هستند به همت رسانه‌های وابسته به خود، این تفکر و ذهنیت را به مردم القا می‌کنند که همه جامعه ایران از یک سیستم آخوندی رنج می‌کشند و فرقی میان رنج یک انسان کورد با یک انسان پایتخت‌نشین فارس وجود ندارد و مطالبات هم یکی است. آنها تا آنجا پیش رفته‌اند که یک سری شعارهای توخالی درست کردند که مابه‌ازای آن در ارض واقع وجود نداشت و در کوردستان هم خریداری نداشت. در کوردستان اکثر شعارها حول مطالبات معوق مانده تاریخی می‌چرخید و گفتمان کاملاً گفتمان کوردستانی بود. ما به وضوح دیدیم که تا حدودی اصطکاک و حتی عدم همراهی استانهای فارس‌نشین با کوردستان و بلوچستان از همین مسئله نشات می‌گرفت. آنها دریافته بودند که مطالباتشان با هم فرق می‌کند؛ دریافته بودند که کوردستان از یک نظام فاشیست استعمارگر به تنگ آمده است. خواسته‌های مرکزگرایان شاید بیشتر حول روسری و برخی آزادی‌های مدنی می‌چرخید، اما در کوردستان مضاف بر این خواسته‌ها،

این ستم ملی بر کوردها بود که بیداد می‌کرد. پس وقتی دردها و رنج‌ها مشترک نیست، طبیعیست اسم بردن از واحدی بنام مردم ایران، قلب واقعیت و انکار آن است.

سروش آیا سرکوب و خشونت دولتی قادر به پایان دادن به جنبش ژینا است؟ نظر شما درباره آینده جنبش ژینا چیست؟



- در سیاست هیچ امری قابل پیش‌بینی نیست و پیشگویی در آن، به عنوان یک علم، هیچ جایگاهی ندارد؛ اما می‌توان رویدادها و حوادث را تحلیل و بررسی کرد. مثلاً بعد از حوادث سال ۸۸ می‌توان بررسی کرد که امکان اعتراضات از نوع دیگری بود و این خشم در سال ۹۶ و ۹۸ و نهایتاً سال ۱۴۰۱ در جنبش زن، ژینا، آزادی امتداد یافت. در همه این اعتراضات نوع اعتراض، میزان مشارکت و طبقه مشارکت‌کننده فرق داشت، برای نمونه جرقه اعتراضات سال ۹۸ از گران شدن بنزین شروع شد و بیشتر بن‌مایه‌ی اقتصادی داشت. اما سال ۱۴۰۱ با قتل حکومتی ژینا، حول یک محور اجتماعی و خشم از گشت ارشاد جرقه آن زده شد و کم‌کم خواسته‌ها و شعارها حول محور اصل نظام و براندازی آن شکل گرفت. در همه این اعتراضات میزان مشارکت، طبقه مشارکت‌کننده، ریزش نیروهای خودی، حتی زنان به عنوان پایه‌های اصلی اعتراضات با هم فرق دارد. اما جنبش ژینا مجموعه‌ای متشکل از همه‌ی اینها بود. یعنی هم جنبش فمینیستی، هم کارگری، هم جنبش ملیت‌های تحت ستم در آن وجود داشت و به همین دلیل میزان مشارکت بسیار فراگیر و مردم در یک قدمی سرنگونی نظام پیش رفتند. به زعم بنده چندین فاکتور در به انجام نرسیدن آن دخیل بود: **اول:** اپوزیسیون جعلی و ضعیف که

متشکل از سلطنت‌طلبان، برخی چهره‌های سلبریتی و پان‌فارس‌ها که مسیر انقلاب را به بیراهه بردند. جریانی که گمان می‌رفت ساخته دست خود رژیم جمهوری اسلامی بود تا سرعت انقلاب را کند کنند. **دوم:** سهم‌خواهی جریانات سیاسی علی‌الخصوص جریانات فیک و بدون پشتوانه. **سوم:** بالا بودن میزان شدت و صبیعت برخورد رژیم با معترضین. **چهارم:** سیاست تفرقه بینداز و حکومت کن نظام میان کلیه جریان‌های اپوزیسیون. برای نمونه نظام می‌دانست که احزاب کوردی در کوردستان دارای عقبه و پشتوانه مردمی هستند. لذا موضوع تجزیه‌طلبی و کوردهراسی را آنهم نه از زبان خود بلکه بواسطه جماعت سلطنت‌طلب به راه انداخت و تا حدودی هم موفق شد.

